

بیست توصیه خاتم المحدثین حاج شیخ عباس قمی به مداهان و روحانیون

۱- اخلاص، دوری از ریا و راستی و راستگویی را سرلوحه منبر خود قرار دهید. ۲- از غنا اجتناب و دوری کنید. ۳- باطیل را ترویج نکنید و فاجر و فاسق را مدح نکنید. ۴- بزرگان دین را سبک نشمارید. ۵- اسرار آل محمد علیهم السلام را در منبر فاش نکنید. ۶- سخنانتان باعث اختلاف و فساد در زمین و مایه نشر فتنه نشود. ۷- اعانت ظالمان نکنید. ۸- گناهکاران را مغرور نسازید و مطلبی را که به فاسقان جرأت در کارشان دهد نگوئید. ۹- گناه ها را در انظار مردم سبک و کوچک نشمارید. ۱۰- قرآن را با رأی خود تفسیر نکنید. ۱۱- برای سخنان معصومین توجیحات ناسالم و باطل نکنید و در آنها تصرفات و تحلیلهای سبک و رکیک ننمائید، چنانچه در روزگار ما رواج دارد. ۱۲- اگر مجتهد نیستید در زمینه احکام فتوا ندهید. ۱۳- به هنگام بیان فضایل و مقامات پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام مطالبی را نگوئید که (نزد خردمندان) مایه نقص آنان گردد. ۱۴- اگر توان پاسخ نیکو به شبهه های عقیدتی را ندارید، وارد آن نشوید و اساسی دین و عقیده مردم را ویران نسازید. ۱۵- با نرمی و مدارا رفتار کنید که نرمی در همه کارها اصلی است اساسی و بزرگ. ۱۶- سخن را برای هدفهای باطل دراز نکنید و در وعظ خویش منظور شخصی نداشته باشید. ۱۷- سزاوار است (بویژه در غیر ایام عاشورا) حالتی روحی مردم را مراعات نمائید؛ به اندازه ای ذکر مصیبت نمائید که دلها رمیده نشود و گفته ها سست نگردد. ۱۸- مصیبتی بسیار فجیع و دلخراش را بر زبان نیاورید. ۱۹- امر به معروف و نهی از منکر کنید. ۲۰- مطالبی را که ذلت امام حسین علیه السلام و اهل بیت گران قدرش را برساند نگوئید. اقتباس از مجله حوزه، شماره ۴۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شماره ۲- ذی حجه ۱۴۳۴

جرعه های معرفت

این ویژه نامه شامل مناسبت های زیر و چند مطلب دیگر است:

☆ ازدواج حضرت زهرا (س) و حضرت علی علیه السلام

☆ حرکت سیدالشهدا علیه السلام از مکه به سمت کربلا

☆ شهادت امام باقر علیه السلام

☆ شهادت حضرت مسلم علیه السلام

☆ مباحله و خاتم بخشی

☆ ولادت امام هادی علیه السلام

☆ عید سعید غدیر

☆ عید قربان

مناسبت های ماه ذی حجه:

اول ذی حجه: ۱. عقد حضرت زهرا (س) و حضرت علی علیه السلام ۲. عزل ابوبکر از تبلیغ سوره براءت توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور خدا و فرستادن علی علیه السلام برای این کار **سوم ذی حجه: ۱.** شهادت حضرت مسلم و هانی به روایتی ۲. خروج امام حسین از مکه به سمت عراق به روایتی **ششم ذی حجه: ۱.** ازدواج حضرت علی علیه السلام و زهرا (س) در سال دوم هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله (اقوال دیگر: عقد در ماه صفر ازدواج در ذی حجه، عقد در رمضان ازدواج در ذی حجه، عقد و ازدواج هر دو در ربیع الاول) ۲. به درک واصل شدن منصور دوانقی **هفتم ذی حجه: ۱.** شهادت امام باقر علیه السلام در سال ۱۱۴ هـ. ق توسط هشام بن عبدالملک به روایت مشهور ۲. زندانی کردن امام کاظم علیه السلام در بصره و سپس انتقال ایشان یکسال بعد به بغداد **هشتم ذی حجه: ۱.** حرکت امام حسین علیه السلام از مکه به کربلا ۲. قیام حضرت مسلم در کوفه بر ضد ابن زیاد در سال ۶۰ هـ. ق ۳. توطئه ترور امام حسین علیه السلام در ایام حج در مکه توسط مأموران یزید در سال ۶۰ هـ. ق **نهم ذی حجه: ۱.** شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه اولین شهدای انقلاب امام حسین علیه السلام به روایت معتبر ۲. روز عرفه ۳. در این روز به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله تمام درهای منازل به مسجد النبی بسته شد جز در خانه حضرت علی علیه السلام ۴. نزول تورات بر حضرت موسی علیه السلام **دهم ذی حجه: ۱.** عید سعید قربان **یازدهم ذی حجه: ۱.** خیانت حفصه و عایشه به پیامبر صلی الله علیه و آله و افشای سر ولایت ۲. ولادت امام رضا علیه السلام به روایتی **سیزدهم ذی حجه: ۱.** شق القمر، معجزه ای که توسط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سه سال قبل از هجرت انجام شد **چهاردهم ذی حجه: ۱.** فتح قلعه

ویژه به این امر است که گاه موجب بیان مطالب کاملاً احساسی شده که مغایر شأن اهل بیت است؛ لذا معظم له در توصیه ای هوشمندانه میفرماید: گاهی انسان می بیند که بعضی از گویندگان و خوانندگان مایلند بر اساس اقتضای جلسه، شوری پیش بیاید؛ لذا کلمه ای که به ذهنشان میرسد همانجا آنرا می گویند، این طوری نباشد. حادثه ای اتفاق افتاده و باید آنرا درست بیان کنید و برداشتهای نادرست نباشد.

۴- پرداختن به پندیات و اخلاقیات از ارکان مهم مداحی است: اگر نگاهی گذرا به خواندن مداحان عالم و بزرگ داشته باشیم می بینیم آنان همواره با تاسی از علما در ابتدای مداحی خویش غزلیات اخلاقی و پندیات می خوانند سپس به اشعار مدح اهل بیت پرداخته و در پایان هم به اصل مصائب اشاره می کردند؛ در واقع با اجرای این دو بخش دل مستمع آماده شنیدن مصائب و تأثیر پذیری لازم می شد؛ یعنی همان چیزی که حضرت آیت الله خامنه ای اینگونه آنرا توصیه فرمودند که: من به مداحها سفارش کرده ام قبل از این که شروع به مدح یا مصیبت کنند؛ بخشی را به اخلاقیات اختصاص دهند، شعرهای اخلاقی و شعرهای دارای مبانی معرفتی بخوانند البته شعر خوب و سنگین نه شعرهای بی ربط؛ گاهی اوقات بعضی ها می گویند: یک شعر خیلی عالی است ولی وقتی گوش می کنی می بینی شعر بسیار پایین و نازلی است. بالاخره کسانی که شعر شناسند باید تشخیص دهند که این شعر، خوب و یا عالی است. خصوصیت شعر عالی این است که چه بفهمیم مخاطب

بصیرت مداحی؛ توصیه‌های مباح و بزرگان دین

بی شک مداحی نیز همچون بسیاری از امور دیگر دارای آدابی است که رعایت این آداب نشانگر علم و بصیرت مداح است؛ چنانچه عدم توجه و رعایت این نکات در نقطه مقابل آن قرار دارد، از این پس بنا به دستور قرآنی وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ در هر شماره نکاتی را جهت یادآوری اول برای خویش و در مرحله بعد برای شما بزرگواران ذکر می‌کنیم و رجاء واثق داریم که مرضی رضای حضرت دوست قرار گرفته و مثمر ثمر واقع شود.

۱- پرهیز از ذکر حرف های کم محتوا و پرداختن به مفاهیم والای اهل بیت: در تبیین این نکته مهم مقام معظم رهبری می‌فرمایند: از حرفهای کم محتوا و ظاهر عشق و عاشقی که ته آن هیچ چیز نیست، دوری کنید. از مفاهیم حسینی، از مفاهیم اسلامی، از صبر، از جهاد، از تقوا، از پارسایی و راهپای زندگی (اهل بیت) در شعرها استفاده کنید و آنها را بخوانید.

۲- مستند خوانی: یکی از اصلی ترین اصولی که لازم است رعایت شود مستند خوانی است تا جائیکه محدث نوری (ره) در کتاب لؤلؤ و مرجان، صدق (مستند و صحیح خوانی) و اخلاص را پایه اول مداحی می‌داند که این امر مورد توجه و سفارش اکید تمام مراجع قرار گرفته است؛ لذا رهبر معظم انقلاب میفرمایند: آنجایی هم که از مصائب صحبت می‌شود مصیبت صحیح گفته شده نه مصیبت من درآوردی.

۳- برداشت های نادرست، سطحی و احساسی خودمان از زندگی اهل بیت را بیان نکنیم: یکی از مهم ترین نکاتی که متأسفانه کمترین آن پرداخته شده توجه

ادامه مناسبت های ماه ذی حجه: دیگر ولادت امام هادی در ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۱۳ رجب و ۲۷ جمادی الثانی می‌باشد) ۲. ارسال دو مین نامه امام برای مردم کوفه **هفدهم ذی حجه:** شهادت میثم تمار در سال ۶۰ هـ. ق توسط ابن زیاد، ده روز قبل از ورود امام به عراق به روایتی نیز در نوزدهم ذی حجه بوده است. **هجدهم ذی حجه:** ۱. عید غدیر خم و معرفی علی علیه السلام و ۱۱ فرزندشان به عنوان جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله در سال دهم هجرت و بیعت مردم با علی ۲. نشستن کشتی نوح بر کوه جودی ۳. قتل عثمان در ۳۴ هـ. ق ۴. سرد شدن آتش بر حضرت ابراهیم ۵. روز عقد اخوت ۶. پذیرفته شدن توبه حضرت آدم ۴. غلبه حضرت موسی بر ساحران ۸. در این روز حضرت موسی، یوشع بن نون، حضرت عیسی شمعون الصفا و حضرت سلیمان، آصف بن برخیا را جانشین خود کردند. **بیست و سوم ذی حجه:** رسیدن خبر شهادت مسلم و هانی به امام حسین **بیست و چهارم ذی حجه:** ۱. روز مباحله پیامبر صلی الله علیه و آله با نصاری نجران ۲. نزول سوره هل اتی و نزول آیه تطهیر در شان اهل بیت ۳. خاتم بخشی امیرالمؤمنین علی علیه السلام **بیست و پنجم ذی حجه:** ۱. اقامه اوکین نماز جمعه توسط امیر المؤمنین ۲. بیعت دیر هنگام مردم با علی علیه السلام بعد از مرگ عثمان در سال ۳۴ هـ. ق (با تأخیر ۲۳ ساله) **بیست و هفتم ذی حجه:** ۱. ورود امام حسین علیه السلام به سرزمین عراق و رویارویی با لشکر حُر در سال ۶۰ هـ. ق ۲. واقعه دردناک حرّه و قتل عام ۴۰۰۰ نفر در مدینه توسط یزید در سال ۶۳ هـ. ق (به روایت دیگری در ۲۸ ذی حجه بوده **بیست و هشتم ذی حجه:** به درک واصل شدن هند جگرخوار مادر معاویه **بیست و نهم ذی حجه:** رحلت ابوذر غفاری بعد از تبعید سی ام ذی حجه: ۱. نامه پیامبر صلی الله علیه و آله به پادشاهان بزرگ ۲. مرگ ابو موسی اشعری ۲. به روایتی عمر خلیفه دوم در ۲۶ ذی حجه مجروح و در آخر ماه مُرد

از دواج حضرت زهرا (س) و حضرت علی علیه السلام:

شیخ طوسی در امالی از استادش شیخ مفید به اسنادش از امام علی علیه السلام آورده است که گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و آن حضرت تا مرا دید لبخندی زد و گفت: ای ابو الحسن! آیا چیزی می‌خواهی؟ گفتم: یا رسول الله! اجازه دهید تا فاطمه علیها السلام را به همسری خود برگزینم. پیامبر فرمود: ای علی قبل از تو مردان دیگری نیز چنین خواسته‌ای داشتند، ولی هر گاه تقاضای آنها را با فاطمه در میان می‌گذاشتم در چهره او علامت عدم رضایت را مشاهده می‌کردم، حال نیز، تو باید چند لحظه‌ای صبر کنی تا نزد او بروم و خواسته تو را با او در میان گذارم و برگردم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد فاطمه علیها السلام رفت، و به او گفت: دخترم! فاطمه علی بن ابی طالب که تو قرابت او را با ما می‌شناسی، و فضل و برتری او را بر دیگران می‌دانی، و چگونگی اسلام و ایمان او را دیده‌ای، و نیز می‌دانی که من از خدای خود خواسته‌ام که تو را برای بهترین و محبوبترین بندگانش تزویج کند، همانا تو را خواستگاری کرده است، نظر خودت چیست؟ فاطمه(س) هنگامی که این سخن را شنید چیزی نگفته و سکوت کرد، و از خجالت چهره‌اش را برگردانید. رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست در حالی که با خود می‌گفت: الله اکبر، خدا بزرگ است، همانا سکوت فاطمه (س) نشانه رضایت اوست. در این حال جبرئیل بر رسول صلی الله علیه و آله خدا فرود آمد و گفت: ای محمد! فاطمه (س) را به ازدواج علی درآور که همانا خداوند از این وصلت خشنود است و آن دو نیز شایسته یک دیگر می‌باشند. علی علیه السلام می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله دخترش را به ازدواج من درآورد و آنگاه نزد من آمده دستم را گرفته و فرمود: با یاد و نام خدا بر خیز و این ذکر را بخوان که: «علی برکة الله، و ما شاء الله، و لا قوّة الا بالله، و توکلت علی الله» - یعنی: بر سرفره برکت خدا می‌نشینم، و راضی می‌شوم بر آنچه او بخواهد، همانا قدرت و قوتی نیست مگر از جانب خدا، پس به او توکل می‌کنم و یاری می‌طلبم. سپس مرا کنار فاطمه (س)

مباحله و توصیف مقام اهل بیت علیهم السلام

گیرم که آفتاب جهان ذره پرور است این بس مرا که سایه مهر تو بر سر است
دولت به کام و محنت گردون حرام باد تا ساغرت بگردش و تا می به ساغر است
ای دل چرا به غیر خدا تکیه می کنی؟ امید ما و لطف خدا از که کمتر است؟
بهر دو نان خجالت دونان چه می کنی؟ ای دل صبور باش که روزی مقدر است
خاطر ز گفتگوی مکرر شود ملول الا حدیث دوست که قند مکرر است
فرخنده نامه ای که موشح به نام اوست زینده آن صحیفه که او زیب دفتر است
نسایمی که با خدا و پیمبر ز فرط قدس زیب اذان و زینت محراب و منبر است
پشت فلک خمیده که با ماه و آفتاب در حال سجده روی به درگاه حیدر است
شمس ضعی، امام هدی، نور هل اتی چشم خدا و نفس نفیس پیمبر است
در آیه مباحله این مهر و ماه را جانها یکی و جلوه جان از دو پیکر است
وجهی چنان جمیل که از شدت جمال وجه خدا و جلوه الله اکبر است
نازم به دست او که یکی ناز شست او از جای کندن در سنگین خیر است
باشک چشم، ایر گرم بر سر یتیم با برق تیغ، صاعقه ای بر ستمگر است
جز راه او بسوی خداوند راه نیست یعنی که شهر علم نبی را علی، در است
بر تارک زمان و مکان تاج افتخار در آسمان فضل: درخشنده اختر است
قیرش درون دیده آدم که چشم او در خاک هم بنور جمالش منور است
آوازش از ورای زمانها رسد بگوش تصویرش از فراز افق ها مصور است
کمتر ز ذره ایم و فزون تر ز آفتاب ما را که خاک پای علی بر سر افسر است
وصف علی ز عقل و قیاس و خیال و وهم وز هر چه گفته اند و شنیدیم برتر است

دیگر است
شکر است

نشانید و
دوست بد
باش، من

احیاء سبک سقائی: همانگونه که مستحضر هستید یکی از اصیل ترین و قدیمی ترین سبک های مداحی که مورد توجه ویژه علما و بزرگان دین نیز واقع شده است سبک سقائی است که مختص همدان می باشد، اما متأسفانه مغفول مانده و حتی ثبت آن به عنوان یک اثر ملی آنگونه که باید و شایسته است؛ نتوانست گرد غفلت از زنگار این سبک حزین و زیبا بردارد؛ و اقدام در این زمینه وظیفه است که غفلت از انجام آن شایسته و پذیرفته نیست؛ لذا تصمیم گرفتیم که در هر شماره یک سبک از سبک های سقائی را ارائه دهیم تا با عنایت شما در استفاده از این سبک؛ قدم کوچکی در این راه برداریم؛ و از شما بزرگواران نیز تقاضا کنیم با بکار گیری اشعار و سبک های سقائی یاری گر ما باشید. نکته مهم آنکه توجه ویژه به ریزه کاری های لحنی در این سبک از اهمیت بالا و حیاتی برخوردار است که باید به آن عنایت داشت. ضمناً اشعار سبک زیر برای ده شب اول محرم نیز تهیه و در شماره بعدی به چاپ خواهد رسید.

روح کعبه از کعبه شد برون	از جفای آن دشمن زبون
دریغ، که تفسیر هل اتی	حسین می رود سوی کربلا
رو به سوی آن دشت پر بلا	تا به راه حق جان کند فدا
چه گویم که معنای آنما	حسین می رود سوی کربلا
وارد عراق گشته کاروان	خُر مبند رهش اندر این میان
امیر شهیدان سر جدا	حسین می رود سوی کربلا

فایل صوتی این ذکر در جلسه محفل انس شب پنجشنبه آخر ماه بلوتوس میگرد

شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا از علی علیه السلام روایت کرده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود: ای علی! جمعی از مردان قبیله قریش مرا در باره فاطمه مورد عتاب قرار داده و گفتند: ما او را از تو خواستگاری کردیم ولی نپذیرفتی و او را به ازدواج علی علیه السلام در آوردی؟ در جواب آنها گفتم: به خداوند سوگند من نبودم که خواستگاری شما را رد کردم بلکه خدا نپذیرفت و او را برای علی علیه السلام انتخاب کرد، زیرا جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: همانا خدا می فرماید: اگر من علی علیه السلام را خلق نکرده بودم از آدم به بعد شوهری که شایسته او باشد در روی زمین یافت نمی شد. (بحارالانوار، جلد ۴۳ ص ۹۲، ۹۳)

سید بن طاووس در اقبال الاعمال، به نقل از تاریخ بغداد نوشته خطیب بغدادی، به سندش از ابن عباس روایت کرده است: هنگامی که حضرت فاطمه (س) را در شب ازدواج به خانه علی علیه السلام می بردند، پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل، جبرئیل در سمت راست، میکائیل در سمت چپ، و هفتاد هزار فرشته در پشت سر او حرکت می کردند و در آن حال خدا را تسبیح می گفتند و تقدیس می کردند، و این تقدیس و تسبیح آنها تا صبح ادامه داشته است.

شیخ طوسی در امالی به سندش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی مهریه فاطمه (س) را ربع دنیا قرار داد، پس یک چهارم دنیا به آن حضرت تعلق دارد، و مهریه او را بهشت و جهنم قرار داد، بنا بر این دشمنان او داخل جهنم و آتش می شوند و دوستانش داخل بهشت، و او صدیقه کبری است و بر محور معرفت او تاریخ صدر اسلام شکل گرفت.

در کتاب جلاء و شفاء از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: مهر فاطمه (س) یک پنجم دنیا و یک سوم بهشت بوده است و در زمین چهار نهر برای حضرت فاطمه (س) است: نهرای فرات، نیل، نهران و بلخ. و خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای محمد! تو فاطمه را به مهریه پانصد درهم به ازدواج علی علیه السلام در آور تا سنتی در بین امت تو باشد. (بحارالانوار، جلد ۴۳ ص ۱۰۵ و ۱۱۳)

قاسم صرافان :

عید غدیر خم

تا چشم خم افتاد به سیمای تو ساقی	مثل همه خم شد جلوی پای تو ساقی
دل بست به آن حالت گیرای تو ساقی	شد مثل نبی غرق تماشای تو ساقی
الیوم" چه کردی که صدایت زده احمد	"اکملت لکم" گفته و راحت شده احمد
این سلسله عشق به موی تو رسیده	سیب دل عشاق به جوی تو رسیده
این عقل به سر منزل روی تو رسیده	هی گشته و آخر به سوی تو رسیده
خاتم به تو بالیده که پایان پیامی	هم نقطه آغازی و هم ختم کلامی
من عاشق آن لحظه که انگشتریت را...	مجنون تو وقتی رجز خبیریت را ...
دیوانه آن دم که دم حیدریت را ...	وحی آمده تا گوشه ای از دلبریت را ...
دل برده ای از دختر یک دانه هستی	تا خانه کوثر شده میخانه هستی
امشب صد و ده مرتبه دیوانه ترم من	شععی؛ صد و ده مرتبه پروانه ترم من
ساقی! صد و ده مرتبه پیمان ترم من	مست توام و از همه فرزانه ترم من
در دست نبی دست تو یا دست خدا بود	حق داشت محمد که چنین مست خدا بود
هر نادعلی گو به هدف می زند امشب	زهرا به دلش مهر نجف می زند امشب
بر گرد غدیر آمده تا کعبه بگردد	دور تو حرا آمده با کعبه بگردد

ایوب برند آور:

تا که از آن جمعیت بردارد این اکراه را	دست بالا برد تا بالا بگیرد ماه را
ان یکادی خواند و بی تاثیر کرد آن لحظه ها	آتش چشم حسود چند تن بدخواه را
ظهر داغی بود و گرما بود و خورشید حجاز	از نهاد دشت بیرون می کشانید آه را
دست بالا برد تا آن آیه را نازل کند	یا گذارد بر سر هر سوره بسم الله را
ناگهان تکلیف روشن شد جهان معنا گرفت	در زبان آورد وقتی جمله ای کوتاه را
خنده ای زد تا فضا را لحظه ای خوشبو کند	از دهانش ریخت عطر وال من والاه را
ماه را بالات از بالات از بالا گرفت	تا کس شب در بیان گم نماند ماه را

ازدواج حضرت زهرا (س) و حضرت علی

بر خیز و بزن خنده که غم عین خلاف است	گردون به حرمخانه هو گرم طواف است
عید آمده عید آمده یا جشن عفاف است	یا عصمت حق فاطمه را شام زفاف است
سری که نهان بود در خشید مبارک	
بر روی زمین وصل دو خورشید مبارک	
جان، موسی شوق آمده دل وادی طور است	عیسی ز فلک سر زده و غرق سُور است
با شور و شغف در کف داوود زبُور است	در بیت ولایت خبر از وصل دو نور است
ارواح رسل گشته به گرد سر زهرا	
گویند که شد شیر خدا شوهر زهرا	
خیزید که امشب شب آرایش حوراست	هم عید تولد شده هم جشن تیسراست
از شادی و از شور، جهان محشر گبراست	این جشن وصال علی و حضرت زهراست
گردید به گرد حرم فاطمه امشب	
تبریک بگویند به مولا همه امشب	
در کشور دل وصل دو دلدار مبارک	بر احمد و بر خالق دادار مبارک
بر فاطمه و حیدر کرار مبارک	بر شیعه و بر عترت اطهار مبارک
در جشن زفاف گل رعنا خدیجه	
خالی است میان همگان جای خدیجه	
ای نفس نفیس نبی ای روح مجرّد	ای بیت گلین تو مرا خُلد مُخلّد
ای دست خدا، حامی دین، یار محمد	یار تو شریک غم تو، فاطمه آمد
من آمده ام تا که تو را یار بگردم	
دور تو میسان در و دیوار بگردم	
امروز بُر از آل نبی روی زمین است	وز مقدمشان روی زمین خلد برین است
باینده به هر عصر از این سلسله دین است	مخصل وصال علی و فاطمه این است

مجید لشگری:

یک آینه که حسرت دار السلام هاست
 یک آینه که عین حقیقت، مجاز نه!
 یک سو جلال حضرت خیرالنسای خلق
 بیوند پاک سوره یاسین و کوثر است
 تلفیق نهر کوثر و امواج سلسبیل
 «حبل متین» گوشه جلیباب فاطمه
 دست علی به دست «فصل لربک» است
 دیگر نیاز تیغ دو دم منتفی شده است
 تا «لم یکن له کفو» نزد مرتضاست
 باید گدا شویم و یتیم و اسیرشان
 بر خانه ای که «ترفع» و «بذکر» نموده «اسم»
 بر خانه ای که رکن و منا و مقام هاست

وحید قاسمی:

یک مرد وزن مکمل هم در کنار هم
 معنای اصلی لغت خانواده اند
 این زندگی بنا شده بر پایه های عشق
 یک خانه محقر و یک قطعه حصیر
 کانون گرم پرورش غنچه های یاس
 در آسمان عاطفه این ماه و آفتاب
 عاقد خدا و مهریه آب و سکوت محض
 آینه وار هر دو یشان بی قرار هم
 مست نگاه یک دلی و می گسار هم
 بی اعتنا به ثروت و دار و ندار هم
 سرمایه های اصلی شان اعتبار هم
 پیوندشان وقوع و طلوع بهار هم
 چرخیده اند تا به ابد در مدار هم
 آری شدند هم نفس روزگار هم

سنگ است دلم عشق علی سنگ نوشته
 با جوهر اشک و قلم بال فرشته
 جز مهر علی در دل من خانه ندارد
 "کس جای در این خانه ویرانه ندارد"
 فهمیدم از این راز که در کعبه شکاف است
 این گفته نه بیبوده و این دم نه کزاف است
 چون غیر علی در دو جهان هیچ ندیدند
 "مردان خدا پرده پندار دریدند"
 تا نام تو پیچید در آن شبه جزیره
 زد چنگ به دامان تو هر ایل و عشیره
 جز ساقی کوثر ز کسی جام نگیریم
 "ما زنده به آنیم که آرام نگیریم"
 زان باده که در روز غدیر به خم بود
 فریاد ملائک بایسی انت و ام بود
 بیتی ست امامت در این خانه تویی تو
 "امروز امیر در میخانه تویی تو"
 با دست شریف پدر ام ایسیها
 آن بازوی خبیر شکش رفت چو بالا
 دادند دو دریا چو به هم دست تو لا
 شد ولوله و غلغله در عرش معلا
 گفتند ملائک همگی عید مبارک
 این عید به هر پیر و توحید مبارک
 ای عقل در اوصاف تو حیران و مردد
 وصف تو نکنجیده به هفتاد مجلد
 عالم همه گم گشته آن موی مجعد
 محبوب ابوالقاسم محمود محمد
 نامش همه جا هست بگویند کجا نیست
 "کس نیست که آشفته آن زلف دو تا نیست"
 هر کس که ز حب تو به لب ناد علی داشت
 در جام دل خویش صفای ازلی داشت
 آسودگی از شرک خفی شرک جلی داشت
 گمراه نگردید هر آن کس که ولی داشت
 از نام علی کاخ ستم در خطر افتاد
 "با آل علی هر که در افتاد و افتاد"
 "تا صورت بیوند جهان بود علی بود"
 یعنی هدف از عالم موجود علی بود
 تسکین دل آدم و داود علی بود
 از آیه اتفاق چو مقصود علی بود
 "مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه"

شهادت امام باقر: قطب راوندی به سند معتبر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که زید بن الحسن با پدرم مخاصمه ای داشت و می گفت: فرزند امام حسن علیه السلام که فرزند بزرگتر است اولی است از فرزند امام حسین علیه السلام بر جانشینی پیامبر؛ پس به نزد پدرم آمد و گفت: بیا برویم به خانه قاضی. پدرم او را نصیحت کرد و گفت: از این دعوی ناحق بگذر و با دوستان خدا بی جهت دشمنی مکن، اگر میخواهی معجزه ای بر تو نشان دهم که بدانی حق با من است، بدان که کاردی در دست داری و از من پنهان کرده ای، ای کارد به قدرت خدا به سخن درآ و گواهی بده برای من، ناگاه کارد از دست او جدا شد و بر زمین افتاد و به زبان فصیح گفت: ای زید توئی ستمکار و حضرت امام محمد باقر علیه السلام احق و سزاوارتر است از تو، اگر دست از دشمنی بر نداری تو را هلاک می کنم، زید از مشاهده این حال بیهوش شد و افتاد؛ پس پدرم دست او را گرفت و بلند کرد و فرمود: اگر به سخن آید این سنگی که بر روی او ایستاده ایم آیا قبول می کنی حق از من است؟ گفت: بلی، پس سنگ از آن قسمت که زید بر آن ایستاده بود به حرکت درآمد به شدتی که نزدیک بود شکافته شود، و از آن جانبی که پدرم بر روی آن ایستاده بود حرکت نکرد، آن سنگ به سخن آمد و گفت: ای زید تو ستم می کنی و محمد باقر اولی است به حق از تو، پس دست از او بردار و گرنه تو را به قتل رسانم. باز زید مدهوش شد و بر زمین افتاد. پدرم او را بیهوش آورد و فرمود که: اگر این درختی که نزدیک ماست به سخن آید و برای من گواهی دهد آیا باور خواهی کرد؟ گفت: آری، پس به خواست پدرم آن درخت به قدرت خدا زبان گشود و گفت: تو ستمکاری و محمد علیه السلام سزاوارتر است به حق از تو، دست از این سخن بردار و گرنه تو را هلاک کنم، پس زید مدهوش شد و افتاد، و پدرم او را بیهوش آورد. پس زید سوگند یاد کرد که دیگر با پدرم دشمنی نکند، و حضرت برگشت، و زید در همان روز راهی شام شد و به نزد عبد الملک بن مروان رفت و به او گفت: به نزد تو آمده ام از پیش جادوگر و دروغ گوئی که حلال نیست او را زنده بگذاری، و آنچه دیده بود نقل کرد و گفت: شمشیر، زره، انگشتر، عصا و متروکات حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیست، بفرست و آنها را نام بطلب، اگر آنها را نفرستد تم از بیای.

کنم و به درستی که در میان شما می گذارم چیزی را که تا متمسک به آن باشید هرگز گمراه نگردید بعد از من که آن کتاب خدا است و عترت من که اهل بیت من هستند؛ به درستی که این دو تا از هم جدا نمی شوند تا هر دو نزد حوض کوثر بر من وارد شوند؛ پس به آواز بلند در میان ایشان ندا کرد که آیا نیستم من سزاوارتر به شما از جانهای شما؟ گفتند: چنین است؛ پس بازوهای امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت و بلند کرد آن حضرت را به حدی که سفیدی های زیر بغلهای ایشان نمودار شد و فرمود: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاُ اللّٰهِمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاةَ وَ عَادِ مَنْ عَادَاةً وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَا وَ اخذْ مَنْ خَذَلَا؛ هر که من مولی و اولی به نفس اویم، پس علی مولی و اولی به نفس او است؛ خداوند! دوستی کن با هر که با علی دوستی کند و دشمنی کن با هر که با علی دشمنی کند و یاری کن هر که علی را یاری کند و واگذار هر که علی را واگذارد. پس حضرت از منبر فرود آمد و دو رکعت نماز خواند و به خیمه خود مراجعت فرمود و امر فرمود که خیمه ای از برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در برابر خیمه آن حضرت برپا کردند و امیرالمؤمنین علیه السلام در آن خیمه نشست؛ پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مسلمانان را که گروه گروه به خدمت آن حضرت بروند و آن جناب را تهنیت و مبارک باد امامت بگویند و سلام کنند بر آن جناب به امارت و پادشاهی مؤمنان و بگویند: أَلَسَلَامَ عَلَیْکَ یا امیر المؤمنین! پس مردمان چنین کردند، بعد از مردان امر فرمود زنان نیز بروند و تهنیت و مبارک باد بگویند و سلام کنند به آن جناب به سرپرستی مؤمنان پس همگی به جا آوردند و از کسانی که در این باب اهتمام زیاده از دیگران کرد عمر بن الخطاب بود که زیاده از دیگران اظهار شادی میکرد به امامت و خلافت آن حضرت و

عید غدیر خم: شیخ مفید و طبرسی روایت کرده اند وقتی پیامبر ﷺ از اعمال حج فارغ و متوجه مدینه شد به غدیر خم رسید و در آن موضع فرود آمد و مسلمانان نیز فرود آمدند و علت آن بود که از جانب خداوند شدیداً تأکید شد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به عنوان جانشین معرفی کند چنانچه پیش از این نیز در این خصوص وحی بر آن حضرت نازل شده بود لیکن مشتمل بر توقیت و تأکید نبود و به این سبب حضرت تأخیر نمود که مبدا در میان امت اختلافی ایجاد شود و بعضی از مردم از دین برگردند و خداوند می دانست که اگر از غدیر خم رد شوند متفرق خواهند شد، پس خدا خواست که در این موضع ایشان جمع شوند و این آیه را نازل شد: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ**؛ ای پیغمبر برسان به مردم آنچه فرستاده شده است به سوی تو از جانب پروردگار تو (در خصوص جانشینی علی بن ابی طالب (علیه السلام))؛ اگر نکنی پس نرسانده ای رسالت خدا را (پس بیمناک نباش) و خدا ترا نگاه می دارد از شر مردم. به این جهت بود که حضرت در چنان موضعی که محل فرود آمدن نبود فرود آمد و مسلمانان همه برگرد آن حضرت فرود آمدند؛ پس امر فرمود جهاز شتران را روی هم قرار داده و چیزی شبیه منبر ساختند، پس فرمود که ندا در دهد در میان مردم که همه به نزد آن حضرت جمع شوند، پس همگی جمع شدند و اکثرشان از شدت گرما ردهای خود را بر پاهای خود پیچیده بودند و چون مردم جمع شدند: حضرت بر بالای جهاز شتران که به منزله منبر بود برآمد و حضرت امیر (علیه السلام) را بر بالای منبر طلبید و در جانب راست خود بازداشت پس خطبه خواند مشتمل بر حمد و ثنای الهی و مردم را موعظه فرمود سپس خبر فوت خود را داد و فرمود مرا به درگاه حق تعالی خوانده اند و نزدیک شده است که اجابت دعوت الهی کنم و وقت آن شده است که از میان شما بروم و و دارفانی را وداع

حضرت رسول ﷺ را از او بطلب، پس والی مدینه به خانه پدرم آمد و نامه عبد الملک را بر او خواند، پدرم چند روز مهلت خواست اموالی تا همچون شمشیر، زره، عصا، انگشتر و ... مهیا کرد و برای والی فرستاد، والی آنها را برای عبد الملک فرستاد، و عبد الملک به دیدن آنها بسیار شاد شد ولی زید گفت: تو را بازی داده است و هیچ یک از اینها از وسائل پیامبر ﷺ نیست. پس عبد الملک به پدرم نوشت که: مال ما را گرفتی و آنچه طلب کرده بودیم برای ما نفرستادی، پدرم در جواب او نوشت که: آنچه من دیدم برای تو فرستادم، خواهی باور کن خواهی باور مکن، پس به ظاهر عبد الملک تصدیق آن حضرت کرد، و اهل شام را جمع کرد و گفت: اینها متاعهای پیامبر ﷺ است که برای من فرستاده اند، و به حسب ظاهر زید را گرفت و زندانی کرد و نامه ای نوشت به پدرم که: پسر عمّت را برای تو فرستادم که تو او را تأدیب نمائی و در خدمت تو باشی، و زینی از برای آن حضرت فرستاد که بر آن سوار شود. چون زید را به خدمت امام آوردند، حضرت به نور امامت دانست که آنها همه مکر و حيله است، و آن ملعون زید را فرستاده است که آن حضرت را شهید کند، پس آن امام مظلوم به زید گفت: وای بر تو گناه بزرگی را مرتکب میشوی، گمان می کنی که من نمی دانم چه قصدی داری؟ من حتی می دانم این زین را از چوب کدام درخت ساخته اند، و در آن چه چیز تعبیه کرده اند، و لیکن چنین مقدر شده که شهادت من به این نحو باشد. پس آن زین را به امر خلیفه ملعون بر اسب زدند و حضرت را سوار کردند، زهر تعبیه شده در زین به بدن امام سرایت کرد و بدن مکرمش نرم کرد و آثار موت در خود مشاهده نمود، پس فرمود که کفنه ای آن جناب را حاضر کردند، و در میان آن، جامه های سفید بود که حضرت در آنها احرام بسته بود، فرمود که: آنها را در میان کفنه ای من قرار بدهید؛ و سه روز در درد و الم و مشقت بود، و در روز سوم دعوت حق را لبیک گفت. پس حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: آن زین نزد ما آویخته است، و هر وقت در آن نظر می کنیم، شهادت آن بزرگوار به خاطر می آوریم، و چنان آویخته خواهد بود تا طلب خون خود را از دشمنان خود بکنیم. (با اندکی تلخیص قطب راوندی، الخرائج، ج ۲ ص ۶۰۰ و جلاء العیون) کلینی مینویسد یونس بن یعقوب گفت حضرت صادق (علیه السلام) فرمود پدرم به من سفارش کرد که از مالم فلان مبلغ را وقف کن تا نوحه سرایان در ایام حج در منی برایم نوحه سرائی کنند. (الخرائج و الجرائح ج ۲ ص ۶۰۰ و بحار الأنوار ج ۴۶ ص ۳۲۹)

ولادت امام هادی

بالتر از این هاست لوائی که تو داری خورشید دمیده ز عبایی که تو داری
از بنده نوازی و عطایی که تو داری آقای جهان گدایی که تو داری
ما خاک بخلیم و شما ابر سخایی
محبوب شده از گرم شغل گدایی
چون جامه که بر قامت زیا بنشیند مهر تو به دلهای مصفا بنشیند
هر کس به دلش مهر تو آقا بنشیند مهرش به دل حضرت زهرا بنشیند
لطف خود زهراست که ما اهل یقینیم
آن روز دعا کرده که امروز جنینیم
تو آینه داری و کلام تو گهر بار در وصف تو ماندند... چه گفتار و چه اشعار
حقا که زلالی و نجیبی و نسب دار بر شیر ندارد اثری زوزه ی گفتار
در عالم از این نکته هزاران اثر افتاد
با آل علی هر که در افتاد و افتاد
بیراهه نرفتم اگر هادی ما اوست ذکر ولی الله همان جلوه ی یا هوست
چون شیشه عطری که به یک واسطه خوشبوست در جنته ما نیست به جز مرحمت دوست
العبد و ما فی یده کان لمولاه
از برکت خورشید کند جلوه گری ماه
تو هادی مایی و جهان بی تو سراب است اوصاف تو در آیه تطهیر کتاب است
تو عشق مدامی و دمت مستی ناب است جای ولی الله کجا بزم شراب است؟
یک آیه بخوان آتش گفرتش به یم افتد
یک شعر بگو کاخ و سراپش به هم افتد
گفتند شراب و دلت ای ماه کجا رفت از مجلس بغداد سوی شام بلا رفت
لب پاره

حسن لطفی:

عاقبت آه کشیدم نفس آخر را نفس سوخته از خاطره ای پرپر را
روضه خوانی مرا گرم نمودی امشب روضه آن همه گل، آن همه نیلوفر را
آخرین حلقه شب های محرم هستم شکر ای زهر ندیدم سحری دیگر را
باورم نیست هنوز آنچه دو چشم دیده است باورم نیست تماشای تنی بی سر را
باورم نیست غروب و حرم و آتش و دود دیدن سوختن چارقند دختر را
غارت خود و علم، غارت گهواره و مشک غارت پسرهن و غارت انگشتر را
آه در گوشه ویرانه که دق مرگ شدیم تا که همبازی من زد نفس آخر را
کمک عمه شدم تا بدنش خاک کنیم بین زنجیر نهان کرد تنی لاغر را
چنگ بر خاک زدم تا که به رویش ریزم سرخ دیدم بدنش... تکه ای از معجز را
نوحه شهادت امام باقر علیه السلام

ای کشته زهر جفا یا حضرت باقر ای یادگار کربلا یا حضرت باقر
ای پنجمین رهبر — ای زاده حیدر
سلطان اقلیم و فا یا حضرت باقر
یابن الزهرا — یا اباجعفر (۲)
با علم و دانش کرده ای روز عدو را شام ای وارث اندوه و داغ کربلا تا شام
جانت به لب آمد — دشمن تو را می زد
همراه عمه خورده ای سنگ از روی هربام
یابن الزهرا — یا اباجعفر (۲)
ای افتخار شیعیان ای اسوه عصمت قبر تو در شهر مدینه آیه غربت

محمود زولیده:

از سوز تشنگی جگرم ناله می کند
 یاد لبان خشک و عطش خورده حسین
 آری منای من شده یک عمر خون دل
 امروز یاد کرب و بلا می کشد مرا
 من آشای کعب نی و نازیانه ام
 از بس که سر به پیش نگاه ترم شکست
 نوری که بود شاهد من از قتلگاه سرخ
 این مادر است و این پدر و جد اطهرم
 یادش بخیر محفل عمه سه ساله ام
 هر گاه یاد کوفه و شام بلا کنم
 کف می زدند و تابع رقاصه می شدند
 هر که شبیه من ره این کاروان گرفت
 یا جدی الغریب فدای غریبی ات
 (دجاله = گروهی از مردم، رجاله = مردم پست،
 محسن حنیفی:

زخمی زهری بود و بر غم مبتلا بود
 پنجاه سال عمر او با درد بگذشت
 تب می نمود با یاد مادر گریه می کرد
 لب تشنه بود و زهر آتش زد به جانش
 عادت به «لا یوم کیومک» داشت حرفش
 در خاطرش مانده شلوغی های کودال
 جد غریبی که لباسش را ربودند
 جد غریبی که سرش منزل به منزل
 رنگ رخ او شد گیوه و زرد؛ جان داد

مسعود اصلانی:

بال کسی به اوج هوایت نمی رسد
 دستان آسمان به بلندای آسمان
 آقا بدون نور تو حتی فرشته هم
 تو چهارمین علی سریر ولایتی
 فخر گدایی سر گویت همین بس است
 ما را غلام حضرت هادی نوشته اند
 وقتی قرار شد که کمی سروری کنم
 روی زمین که رد و نشان از شما کم است
 وقتی قرار شد به تو نزدیک تر شوم
 بار رسالت غم تو روی دوش من
 با این گدایی سر گوی تو بی گمان
 چون دل میان زلف کسی ساده گم شدم
 قاسم صرافان:

رود از راز و نیاز تو حکایت می کرد
 ماه اگر؛ ذکر به لب، گرد زمین می چرخید
 دهمین بار هو الحق متجلی شده بود
 درد را نسخه خال تو شفا می بخشید
 و بگم علمنا الله تو می خواندی و... آه!
 جامعه قایمات را که به خود باخته بود
 متوکل به تماشای شرابت آورد
 و نفهمید که مستی اثری بود که داشت
 « از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر »
 کوه هر صبح به صبر تو سلامی می داد
 ری پُر از عطر سخن های تو می شد وقتی
 شاه بخشنده؛ نرو، بی تو گدایان چه کنند؟
 نور را عمق نگاه تو هدایت می کرد
 صورت ماه تو را داشت زیارت می کرد
 چارمین بار علی بود امامت می کرد
 عاشقان را دل نرم تو شفاعت می کرد
 آه از این شهر که بی قبله عبادت می کرد
 «طلب از گمشدگان لب دریا می کرد»
 به دل مست تو از بس که حسادت می کرد
 با طلوع تو به هر ذره سرایت می کرد
 وقتی از پنجره شعر صداقت می کرد
 ماه هر شب به رخت عرض ارادت می کرد
 حضرت عبدالعظیم از تو روایت می کرد
 سامرا داشت به دستان تو عادت می کرد

یوسف رحیمی:

مدح و مصیبت امام باقر (ع)

مواج می شویم و به دریا نمی رسیم
 این چشمهای خیس و تهی دست شاهدند
 تا بی کرانه های حضور خدائی ات
 باشد اگر تمام جهان زیر پایمان
 این حرفها نشانه تقصیر فهم ماست
 ای بی کرانه! لا یتناهی است وصف تو
 مبهورت جلوه های جلالت کمیت ها
 هفت آسمان به درک حضورت نمی رسد
 چشم مدینه مات سلوک دمادمت
 ای مظهر فضائل پیغمبر خدا
 شایسته سلام و تحیات احمدی
 نور علی و فاطمه در تار و بود توست
 قلبش هزار چشمه نور و معارف است
 فردوس دل اسیر خیال تو می شود
 یک شب به آسمان قنوتت بیر مرا
 سائل کنار ساحل لطفت چگونه است
 امشب برای ما دو سه خط از سفر بگو
 روزی که یادهای مخالف امان نداد
 خورشید بود و سایه ی شوم غبارها
 دیدی به روی نیزه سر آفتاب را
 دیدی عمود با سر سقا چه کرده بود
 در موج خنشین مناله دمیتم

گل زخمی
 هم ناله با

را پهلوی خود نشانند و جامی که در دست داشت بایشان تعارف کرد،
 فرمود: به خدا گوشت و خون من آلوده به شراب نشده مرا معذور بدار
 متوکل گفت: برایم شعری بخوان فرمود: من زیاد شعر از حفظ ندارم.
 گفت: چاره ای نیست باید یک شعری بخوانی. این اشعار را همان طور که
 پیش متوکل نشسته بود سرود و خواند اشعاری که در مورد بی وفائی
 دنیا ، مرگ سلاطین و خواری آنها پس از مرگ بود :

بأثوا علی قُلُلِ الْأَجْبَالِ تَحْرِسُهُمْ
 وَ اسْتَنْزَلُوا بَعْدَ عِزٍّ مِنْ مَعَالِيهِمْ
 نَدَاهُمْ صَارِخٌ مِنْ بَعْدِ دَفْنِهِمْ...
 آئِنَ الْوَجْوهِ الَّتِي كَانَتْ مُتَعَمِّمَةً
 عُلْبُ الرِّجَالِ فَلَمْ تَنْفَعَهُمُ الْقَسَلُ
 وَ اسْكَبُوا حَقْرًا يَا بَسْمًا نَزَلُوا
 آئِنَ الْأَسَاوِرِ وَ التَّيْجَانِ وَ الْحَلَلُ
 مِینَ دُونِهَا تَضْرَبُ الْأَسْتَاوِرُ وَ الْكُلُّ وَ ...

متوکل شروع به گریه کرد به طوری که از اشک چشمش ریش او تر شد
 حاضرین نیز به گریه افتادند و مبلغ چهار هزار دینار تقدیم به امام (ع)
 کرد و با احترام ایشان را به منزل خود فرستاد. کراچی در کنز الفوائد
 مینویسد: که متوکل جام را بر زمین زد و آن روز عیش او به هم خورد.
 بحار الأنوار ج ۵۰ ص ۲۱۲ به نقل از کنز الفوائد)

مسعودی در کتابش روایت کرده که چون حضرت امام هادی (ع)
 خانه متوکل شد ایستاد، مشغول به نماز گشت، یکی از مخالفین آمد و
 مقابل آن حضرت ایستاد و گفت : تا کی رباکاری می کنی؟ حضرت تا این
 جسارت را شنید در نماز خود تعجیل فرمود و سلام داد پس به او رو کرد
 و فرمود: ای کافر! تو را چه داری؟

ولادت امام هادی علیه السلام

قاضی نعمان در معانی الأخبار مینویسد: از دانشمندان شیعه چنین شنیدم محله‌ای که حضرت امام علی النقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام در سامراء ساکن بودند عسکر نامیده میشد به همین جهت به این دو امام علیه السلام لقب عسکری داده بودند. ابن شهر آشوب نیز مینویسد: نامش علی علیه السلام و کنیه‌اش ابو الحسن بود که جز این نام و کنیه نداشت اما دارای لقبهای زیادی از قبیل: نجیب، مرتضی، هادی، نقی، فقیه، امین، مؤتمن، طیب، متوکل، عسکری بود آن جناب را ابو الحسن ثالث و فقیه عسکری میگفتند. سال دویست و دوازده نیمه ذی حجه در محلی بنام صریا از اطراف مدینه متولد شده. در کشف الغمه است که مادرش کنیزی صاحب فرزند بنام سمانه مغریبه بود. نام دیگری جز این گفته‌اند. با پدرش شش سال و پنج ماه زیست و پس از پدر سی و سه سال و چند ماه زندگی کرد و در سامراء دفن شد. (اعلام الوری ص ۴۳۲)

گرامتی از امام علی النقی علیه السلام

مسعودی در مروج الذهب مینویسد: که از علی بن محمد علیه السلام پیش متوکل سعایت کردند که در منزل خود کتابها و اسلحه زیادی از شیعیان خود که اهل قم هستند جمع کرده و تصمیم خروج دارد گروهی از ترکها را فرستاد و شبانه بخانه امام علیه السلام حمله بردند ولی چیزی نیافتند آن جناب در میان اطاق در بسته‌ای بود و لباسی پشمین بر تن داشت که روی شن و ریگ نشسته بود توجه بجانب خدا داشت و قرآن میخواند. با همین حال ایشان را پیش متوکل بردند گفتند در خانه‌اش چیزی نیافتیم رو بقبله نشسته بود و قرآن میخواند. متوکل مشغول شراب خوردن بود موقعی امام علیه السلام وارد شد که جام در دست متوکل بود همین که چشمش بایشان افتاد ترسید و احترام کرد آن جناب

خروج سیدالشهدا علیه السلام از مکه :

یزید طی نامه‌ای عمرو بن سعید بن عاص را مأمور کرد به عنوان، یا بهتر بگویم به بهانه امیر حجاج خانه خدا به مکه رفته و امام علیه السلام را پنهانی دستگیر کرده و به نزد یزید بفرستد؛ یا اینکه در ایام حج او را ترور کند و اگر اباعبدالله با او به نبرد برخاست، با امام علیه السلام به جنگ بپردازد. عمرو بن سعید در روز ترویبه (هشتم ذی حجه) همراه سربازانی کاملاً مسلح وارد مکه شد. امام علیه السلام از نقشه یزید مطلع شدند. مکه به دستور قرآن، بلد الامین است، آن هم در ایام حج تمتع، از این رو امام علیه السلام برای این که حرمت کعبه نگه داشته و نقشه یزید هم نقش بر آب شود، تصمیم به خروج از مکه گرفتند و با تبدیل حج تمتع به عمره مفرده در روز چهارشنبه هشتم ذی حجه سال ۶۰ هـ ق که همان روز ترویبه است، پس از ۴ ماه و ۵ روز اقامت، از مکه خارج شدند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است قبل از حرکت سیدالشهدا علیه السلام از مکه به سوی کربلا، محمد حنفیه خدمت امام رسید و عرض کرد: برادر جان شما حیل اهل کوفه را، که با پدر و برادران انجام دادند می‌دانید. می‌ترسم که برای شما هم همانند آن بزرگواران نبرنگ کنند؛ اگر صلاح می‌دانید در مسجدالحرام مقیم شوید، زیرا شما نزدیک ترین فرد به حرم الهی هستید. امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: برادر! می‌ترسم که یزید بن معاویه به صورت ناگهانی مرا بکشد که در آن صورت حرمت این خانه شکسته می‌شود. محمد حنفیه عرض کرد: اگر این چنین است پس به سوی یمن بروید یا جای بهتری را انتخاب کنید که شما را پیدا نکنند و از محل شما مطلع نشوند. امام علیه السلام فرمودند: در آنچه گفتی تأمل می‌کنم. صبح روز بعد سیدالشهدا در حال حرکت به سوی عراق بودند که محمد

عید سعید قربان

«یکی به فکر ذبیح و یکی به فکر مناسبت» (۱)

یکی روانه به دنبال یوسف زهراست
یکی بهشت خدا را به چشم خود دیده
یکی به یاد جهنم ز تابش گرمات
یکی به خیمه ندای الهی العفوش
یکی دو دیده‌اش از اشک شوق چون دریاست
یکی به امر خداوند سر تراشیده
یکی دو دست دعایش به سوی حق بالاست
سلام باد بر آن مُحرم خداجویی
که روح بندگی از اشک دیده‌اش پیداست
سلام باد بر آن کاروان صحراگرد
که لحظه لحظه به دنبال سیدالشهداست
سلام باد به عباس و اکبر و قاسم
که حج واجیشان در زمین کرب و بلاست
سلام باد به اخلاص و صدق ابراهیم
که بهر ذبح پسر همچو کوه، پابر جاست
سلام باد به ایثار و عشق اسماعیل
که سر به دست پدر داد و خویش را آراست
وجود او همه تسلیم محض پا تا سر
که دست شست ز جان و سر و خدا را خواست
کشید تیغ ولی آن کلو بریده نشد
فتاده بود به حیرت که عیب کار کجاست
به تیغ گفت ببر! تیغ گفت ابراهیم!
خدات گفته نبر! گر بُرم خطاست خطاست
خلیل! یا مُرئی و الجلیل پنهانی

و حید قاسمی: خروج از مکه

آقا چه شد که حج شما نیمه کاره ماند
بار سفر میند، دلیم شور می زند
من خواب دیده ام، سرتان را به نی زدند
دیدم نسیم شانه به گیسوت می زند
دیدم تو را به نیزه شه می گسارها
آقای من، شما که مسیح عشیره ای
اینجا بمان که حرمت کعبه تویی حسین
دیدم که حاجیان منا لنگ می زدند
حالا که می روی سفری پر خطر حسین
باشیدم آب پشت سر محمل ریاب
فکری به حال روز مبادای ایل کن
با بردنش نمک به جگر می خورد حسین
با اینکه مست ذکر خوش یارب توأم
بعقوب چشم آینه ها پیر می شود
دارد ز دیده قافله ات دور می شود
محمود زولیده:

حج از حجاز عازم دشت بلا شده
این حاجیان سلاله زهرای اطهرند
اینها فدائیان توئای حیدرند
پنهان کنید از عرفه خیمه گاه را
نور خدا به ظلمت شب بار بسته است
ای مخرمان رکاب بگیر بد عمه را
حاجی عشق راهی کرب و بلا شده
یک کاروان نور، سفیر خدا شده
ذبح عظیم، راهی دشت منا شده
این خیمه گاه بازدهش نینوا شده
یعنی که وقت هدیه خون خدا شده
زین نیمبر سفر کربلا شده
اه و ا شده
وا شده

حنفیه به خدمت سیدالشهدا علیه السلام آمده و عرض کرد: برادر جان مگر قرار نشد به پیشنهاد من فکر کنید و امام علیه السلام پاسخ دادند بله. عرض کرد: پس چرا با این عجله حرکت می کنید و امام فرمودند: ؛ بعد از آنکه از تو جدا شدم، رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که به من فرمودند: ای حسین به سوی عراق حرکت کن، چرا که خدا می خواهد تو را شهید ببیند. در این هنگام محمد حنفیه عرض کرد: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ!** پس حالا که چنین است چرا این زن ها را با خودتان می برید و امام علیه السلام پاسخ دادند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که خداوند می خواهد آن ها را هم اسیر ببیند.

امام علیه السلام هنگام خروج از مکه در جمع افراد خانواده، اهل بنی هاشم و شیعیان مکه این گونه خطبه خواندند: سپاس مخصوص خدای عالمیان است؛ هر آنچه بخواهد آن می شود و تمام توان ها از اوست و درود خداوند بر پیامبرش. مرگ همچون گردنبند دختران جوان برگردن فرزندان آدم است. من مانند اشتیاق دیدار یعقوب به یوسف، مشتاق دیدار اجداد خود هستم. برای من بهتر است که به محل شهادت برسیم. مثل آن که آنجا را می بینم که بدنم را در زمین بین نوایس (۱) و کربلا تکه تکه می کنند تا شکم های گرسنه و انبارهای خالی خود را پر کنند. از آن روز گریزی نیست! به آنچه خداوند راضی است، ما اهل بیت نیز خوشنودیم؛ بر بلاها صبر می کنیم و اجر صابران نصیبمان خواهد شد! ما از پیامبر خدا جدایی نداریم که از آن حضرتیم و با هم در سرای آخرت جمع خواهیم شد و خداوند به وعده اش عمل خواهد کرد. هر کس که حاضر به جان فشانی در راه ما و ملاقات با خداست، با ما بیاید که - ان شاء الله - صبح هنگام حرکت خواهیم کرد. (۱) نوایس از زمین های اطراف کربلاست.

پژوهشی نو در باز شناسی مقتل سیدالشهدا به نقل از لوف، بحار الأنوار، نفس المهموم و...

به جای ذبح پسر سر ز گوسفند بپر!
 که این پسر پدر بهترین پیمبر ماست
 مباد تیغ کشی بر گلوی اسماعیل
 به هوش باش که در صلب این پسر زهراست
 درست اگر نگری در وجود این فرزند
 جمال نفس رسول خدا علی پیداست
 گذار خنجر و دست ذبیح خود بگشا
 که ذبح اعظم ما ظهر روز عاشورا است
 ذبیح ماست حسینی که پیگر پاکش
 هزار باره ز شمشیر و تیغ و تیر جفاست
 بدان خلیل که تنها ذبیح ماست حسین
 که پیکرش به زمین، سر به نیزه اعداست
 ذبیح ماست حسینی که جلوه گاه رخش
 تنور و نیزه و دیر و درخت و تشت طلاست
 ذبیح ماست شهیدی که تا صف محشر
 تمام وسعت ملک خدایش بزم عزاست
 سلام خالق و خلقت به خون پاک حسین
 که زخم نیزه و خنجر به پیکرش زیباست
 هزار مرتبه شد کشته روز عاشورا
 ز بس که زخم به زخمش رسید از چپ و راست
 گلوی تشنه، سرش را ز تن جدا کردند
 که بهر داغ لبش چشم عالمی دریاست
 به جز ز اشک غمش دل کجا شود آرام
 به غیر تربت پاکش کدام خاک، شفاست؟
 به یاد دست علمدارش آه ماست علم
 برای آن لب خشکیده چشم ما سقاست
 به غیر وجه خدا کل من علیها فان
 یقین کنید همانا حسین، وجه خداست
 به یاد خون گلوی حسین تا صف حشر
 سر شک «میشم» اگر خون شود همیشه رواست

فضای مکه پر از فتنه ها بود
 کمر بر قتل مولا بسته بودند
 حسین ای نور دیده
 خدا خواهد ببیند
 به زیر جامه هاشان دشنه ها بود
 همان قومی که پر از کینه ها بود
 دگر وقتش رسیده
 تو را در خون طپیده
 شود زینب ز داغت قد خمیده

حسین آن کعبه دل ، باب ایمان
 ز کعبه دل کشد با قلب محزون
 همان معدن به خیر و علم یزدان
 رود در کربلا از جور عدوان
 برود او اصغرش را
 علی اکبرش را
 یتیم مجتبی و
 عزیز خواهرش را

ابو فاضل امیر لشکرش را

رسد زین کاروان بوی جدائی
 همه مشتاق دیدار خدایند
 بود در چهره شان نور خدائی
 همه شیدای حق و کربلائی
 عطش در انتظار است
 ربابش دل غمین است
 ولی مولا به فکر وصل یار است

برادر جان بیا زین ره حذر کن
 بُود کوفه دیار بی وفائی
 به وادی دگر جا نا سفر کن
 به حال کودکان خود نظر کن
 بگفت آن پور گوثر
 مرا خوانده پیمبر
 خدا خواهد ببیند
 مرا در خون شناور

اسیر اشقیما هم، آل حیدر

نوحه واحد سنگین حضرت مسلم (ع)

ز روی دارالاماره (۲) چشای من خون مباره (۲)
 میا که تیر سه شعبه چشم انتظاره برای حلق علی اصغر بیقراره
 میا که سهم تو آقا میشه جسارت رقیه آماده میشه واسه اسارت
 *باگریه میخونم به صدشورونوا ای زاده زهرا حسین کوفه میا (۲)
 غریب مادر حسین جان (۴)

سفیر آقام حسینم (۲) بکوفه درشور و شینم (۲)
 تک و تنها بی کس وبی یاروحیبم به لب در حال دعای امن بیچیم
 به شهر کوفه میاور شیر خواره ات را علمدار و قاسم و عون و اکبرت را
 *در سینه دارم گریه هاواناله ها ای زاده زهرا حسین کوفه میا (۲)
 غریب مادر حسین جان (۴)

شده ماه غصه وغم (۲) رسیده بازم محرم (۲)
 به تن پیرهن مشکی آقا رو میبوشم برای بزم عزا در جوش و خروشم
 یه ساله چشم انتظاره ماه حسینم شبیه کل ملائک در شوروشینم
 *ماه عزوماتم و ماه بلا شد لحظه های یزدن تا کربلا (۲)

السلام علیک یا مسلم بن عقیل رضی الله عنه

بنویسید مرا یار ابا عبدالله
منتظر مانده دیدار ابا عبدالله
تا خدا هست خریدار ابا عبدالله
عاشق آن است که دیدار کند یارش را
باز آماده کند جان دگر یارش را
هر که افتاد پی کار ابا عبدالله
من برم را به روی دست گرفتم، دیدم
سپرم را به روی دست گرفتم، دیدم
راهم افتاده به بازار ابا عبدالله
وقت هجران به گریبان چه نیازی دارم
با لب پاره به دندان چه نیازی دارم
تا سرم هست به دیوار ابا عبدالله
قبل از آنی که بیاید خیرم را ببرید
محضرش دست به دست این جگرم را ببرید
باز هستیم بدهکار ابا عبدالله
سنگ ها خوب نشستند به پای لب من
طیب الله به این لطف و وفای لب من
بس که لبریزم و سرشار ابا عبدالله
مانده از جلوه والای تو حیران، مسلم
عید قربان شهن، هست فراوان مسلم
... تازه قربان علمدار ابا عبدالله
به ولای تو نداده ست اذان، هیچ کسی
مثل مسلم نبود دل نگران، هیچ کسی
... مثل من نیست گرفتار ابا عبدالله
پیگرم وقف نوک پا زدن طفلان شد
چه خیالی ست که بازیچه این و آن شد
دست حق یار نهدار ابا عبدالله
علی اکبر لطیفان

شهادت مسلم رضی الله عنه : مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ با ۴ هزار نفر از مردم کوفه قیام و قصر را محاصره کردند؛ ولی به دلیل ترس مردم از رسیدن لشکرشام و خیانت عده‌ای از سران قیابیل یارانش متفرق شدند، تا آنجاکه زن‌ها می‌آمدند دست شوهران را گرفته و از لشکر مسلم جدا میکردند. هنگام نماز مغرب یاران مسلم به ۳۰ نفر رسیدند و بعد از نماز ۱۰ نفر و پس از بیرون آمدن از مسجد هیچ کس همراه او نبود. مُسْلِمُ در کوچه‌های کوفه غریب و تنها می‌گشت تا به در خانه زنی به نام طَوْعَه رسید که جلوی درخانه منتظر برگشت پسرش بلال بود و با مسلم روبرو شد. مسلم رضی الله عنه جلو آمد و سلام داد و طَوْعَه جواب گفت و مسلم رضی الله عنه به او گفت: ممکن هست ظرف آبی به من بدهی! طَوْعَه به درون رفت و برایش کاسه آبی آورد و مسلم رضی الله عنه از خستگی زیاد به دیوار خانه طَوْعَه تکیه داد و بر زمین نشست. پس از آن که آب را نوشید همچنان بر همین حال بود، طَوْعَه کاسه آب را به منزل برد و وقتی برگشت دید مسلم هنوز نرفته است. صدا زد: ای مرد! آب را که نوشیدی؛ به خانه‌ات بروا مسلم رضی الله عنه پاسخی نداد. دوباره گفت: ای مرد غریبه! مگر تو خانه نداری! بودن تو بر درخانه من در این وقت شب خوب نیست، ولی باز مسلم رضی الله عنه سکوت کرد و بار سوم که او حرفش را تکرار کرد، مسلم رضی الله عنه پاسخ داد. که من در این شهر خانه و خویشی و یاری ندارم؛ آیا می‌شود مرا پناه دهی؟ شاید به دلیل پناه دادن من تو را مجازات کنند! سپس ضمن معرفی خود، موضوع خیانت مردم و وضعیت خویش را برای طَوْعَه بازگو کرد؛ طَوْعَه وقتی مسلم رضی الله عنه را شناخت، ایشان را به درون منزل برد و حجره‌ای در اختیارش نهاد. از طرفی، ابن‌زیاد بعد از اینکه از پراکنده شدن مردم مطمئن شد؛ به مسجد رفت و دستور داد چار زدند که هر کس برای نماز عشا به مسجد نرود خونش حلال است! و پس از نماز در سخنانی تهدید کرد: هر کس به مسلم پناه بدهد، خون و مالش بر من حلال است و هر که جای او را فاش کند، جایزه خواهد گرفت. نیمه شب، بلال پسر طَوْعَه به منزل آمد و از رفتار مادر فهمید که مهمانی در خانه دارند؛ و در پی اصرارش، مادر گفت: مسلم رضی الله عنه مهمان خانه ماست؛ ولی به کسی چیزی نگو و بلال هم پاسخی نداد و خوابید. آن شب تا صبح کوفه در آشوب بود و همه سربازان ابن زیاد به دنبال مسلم می‌گشتند؛ لیکن مسلم در خانه طَوْعَه به راز و نیاز و عبادت سرگرم بودند. صبح، بلال از طریق مُحَمَّدُ بْنُ أَشْعَثُ مکان اختفای مسلم را به حاکم خونخوار کوفه گزارش داد و او هم بی‌درنگ عُبَیداللهُ بْنُ عَبَّاسِ سلمی و مُحَمَّدُ بْنُ أَشْعَثُ را همراه ۷۰ نفر از قبیله قیس برای دستگیری مسلم روانه کرد. مسلم سرگرم عبادت بودند که مأموران ابن زیاد به در خانه طَوْعَه رسیدند. او ضمن تشکر از طَوْعَه و دعا در حَقِّش گفتند دیشب در خواب امیرمؤمنان رضی الله عنه را دیدم که گفتند فردا پیش من

السلام علیک یا مسلم بن عقیل رضی الله عنه

بنویسید مرا یار ابا عبدالله
منتظر مانده دیدار ابا عبدالله
تا خدا هست خریدار ابا عبدالله
عاشق آن است که دیدار کند یارش را
باز آماده کند جان دگر یارش را
هر که افتاد پی کار ابا عبدالله
من برم را به روی دست گرفتم، دیدم
سپرم را به روی دست گرفتم، دیدم
راهم افتاده به بازار ابا عبدالله
وقت هجران به گریبان چه نیازی دارم
با لب پاره به دندان چه نیازی دارم
تا سرم هست به دیوار ابا عبدالله
قبل از آنی که بیاید خیرم را ببرید
محضرش دست به دست این جگرم را ببرید
باز هستیم بدهکار ابا عبدالله
سنگ ها خوب نشستند به پای لب من
طیب الله به این لطف و وفای لب من
بس که لبریزم و سرشار ابا عبدالله
مانده از جلوه والای تو حیران، مسلم
عید قربان شهن، هست فراوان مسلم
... تازه قربان علمدار ابا عبدالله
به ولای تو نداده ست اذان، هیچ کسی
مثل مسلم نبود دل نگران، هیچ کسی
... مثل من نیست گرفتار ابا عبدالله
پیگرم وقف نوک پا زدن طفلان شد
چه خیالی ست که بازیچه این و آن شد
دست حق یار نهدار ابا عبدالله
علی اکبر لطیفان

شهادت مسلم رضی الله عنه : مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ با ۴ هزار نفر از مردم کوفه قیام و قصر را محاصره کردند؛ ولی به دلیل ترس مردم از رسیدن لشکرشام و خیانت عده‌ای از سران قیابیل یارانش متفرق شدند، تا آنجاکه زن‌ها می‌آمدند دست شوهران را گرفته و از لشکر مسلم جدا میکردند. هنگام نماز مغرب یاران مسلم به ۳۰ نفر رسیدند و بعد از نماز ۱۰ نفر و پس از بیرون آمدن از مسجد هیچ کس همراه او نبود. مُسْلِمُ در کوچه‌های کوفه غریب و تنها می‌گشت تا به در خانه زنی به نام طَوْعَه رسید که جلوی درخانه منتظر برگشت پسرش بلال بود و با مسلم روبرو شد. مسلم رضی الله عنه جلو آمد و سلام داد و طَوْعَه جواب گفت و مسلم رضی الله عنه به او گفت: ممکن هست ظرف آبی به من بدهی! طَوْعَه به درون رفت و برایش کاسه آبی آورد و مسلم رضی الله عنه از خستگی زیاد به دیوار خانه طَوْعَه تکیه داد و بر زمین نشست. پس از آن که آب را نوشید همچنان بر همین حال بود، طَوْعَه کاسه آب را به منزل برد و وقتی برگشت دید مسلم هنوز نرفته است. صدا زد: ای مرد! آب را که نوشیدی؛ به خانه‌ات بروا مسلم رضی الله عنه پاسخی نداد. دوباره گفت: ای مرد غریبه! مگر تو خانه نداری! بودن تو بر درخانه من در این وقت شب خوب نیست، ولی باز مسلم رضی الله عنه سکوت کرد و بار سوم که او حرفش را تکرار کرد، مسلم رضی الله عنه پاسخ داد. که من در این شهر خانه و خویشی و یاری ندارم؛ آیا می‌شود مرا پناه دهی؟ شاید به دلیل پناه دادن من تو را مجازات کنند! سپس ضمن معرفی خود، موضوع خیانت مردم و وضعیت خویش را برای طَوْعَه بازگو کرد؛ طَوْعَه وقتی مسلم رضی الله عنه را شناخت، ایشان را به درون منزل برد و حجره‌ای در اختیارش نهاد. از طرفی، ابن‌زیاد بعد از اینکه از پراکنده شدن مردم مطمئن شد؛ به مسجد رفت و دستور داد چار زدند که هر کس برای نماز عشا به مسجد نرود خونش حلال است! و پس از نماز در سخنانی تهدید کرد: هر کس به مسلم پناه بدهد، خون و مالش بر من حلال است و هر که جای او را فاش کند، جایزه خواهد گرفت. نیمه شب، بلال پسر طَوْعَه به منزل آمد و از رفتار مادر فهمید که مهمانی در خانه دارند؛ و در پی اصرارش، مادر گفت: مسلم رضی الله عنه مهمان خانه ماست؛ ولی به کسی چیزی نگو و بلال هم پاسخی نداد و خوابید. آن شب تا صبح کوفه در آشوب بود و همه سربازان ابن زیاد به دنبال مسلم می‌گشتند؛ لیکن مسلم در خانه طَوْعَه به راز و نیاز و عبادت سرگرم بودند. صبح، بلال از طریق مُحَمَّدُ بْنُ أَشْعَثُ مکان اختفای مسلم را به حاکم خونخوار کوفه گزارش داد و او هم بی‌درنگ عُبَیداللهُ بْنُ عَبَّاسِ سلمی و مُحَمَّدُ بْنُ أَشْعَثُ را همراه ۷۰ نفر از قبیله قیس برای دستگیری مسلم روانه کرد. مسلم سرگرم عبادت بودند که مأموران ابن زیاد به در خانه طَوْعَه رسیدند. او ضمن تشکر از طَوْعَه و دعا در حَقِّش گفتند دیشب در خواب امیرمؤمنان رضی الله عنه را دیدم که گفتند فردا پیش من

و مهمان من خواهی بود. مسلم رضی الله عنه سربازان را دلیرانه از خانه طوعه بیرون کرد و شمار زیادی از دشمنان را به هلاکت رساند و خود نیز از ناحیه لب و دندان زخمی شد. وقتی دیدند نمی‌توانند رودر رو با مسلم رضی الله عنه بجنگند، به بالای خانه‌ها رفتند و به مسلم تیر و نیزه زدند؛ حتی دسته‌های نی آتش زده و به همراه سنگ بر سرش ریختند. مسلم به شدت مجروح و خسته شده بود اما باز جرأت نزدیک شدن به او را نداشتند. مُحَمَّد بن اَشْعَث حيله کرد و گفت: مسلم چرا می‌خواهی خودت را به کشتن دهی؟ ما به تو امان می‌دهیم؛ این‌زبان هم بنا ندارد تو را بکشد و فقط می‌خواهد با دستگیری‌ت غائله کوفه را بخواباند. بعضی از مقاتل درگزارش دیگری نوشته‌اند خود این‌زبان پیام فرستاد که فقط با امان دادن به مسلم رضی الله عنه می‌توانید او را دستگیر کنید. مسلم اول امان دشمن را قبول نکرد و گفت به قول شما کوفیان نمی‌شود اعتماد کرد! ولی بعد پذیرفت. البته در بعضی از کتب آمده مسلم رضی الله عنه حرف دشمنان را باور نکرد و امانشان را قبول نکرد و در جنگیدن با آن‌ها اهتمام بیشتری ورزید تا اینکه بر اثر شدت جراحات، خستگی و ضعف سرانجام یکی از پشت نزدیک شد و با نیزه به پشت او زد؛ دیگران هم سوء استفاده کردند و جملگی به سر او ریختند و دستگیرش کردند. بعد از دستگیری، وقتی مسلم رضی الله عنه را به طرف قصر ابن‌زبید می‌بردند اشک از چشمان مبارکش جاری بود. عَبِيدُ اللَّهِ بن عَبَّاسِ سَلَمی گفت: چرا گریه می‌کنی؟ در برابر هدف بزرگی که داری این آزارها که چیزی نیست. مسلم فرمود: برای خودم گریه نمی‌کنم؛ گریه من برای سرورم حسین رضی الله عنه است که برایش نامه نوشتم تا به کوفه بیاید و نمی‌دانم چه بر سرش خواهد آمد. سپس رو به مُحَمَّد بن اَشْعَث کرد و گفت می‌دانم به امان شما اعتمادی نیست، دست کم پیکی از جانب من به نزد حسین رضی الله عنه بفرست و او را از حال و اوضاع کوفه مطلع کنی تا به سوی اینجا حرکت نکند. مسلم رضی الله عنه را به سوی دارالحکومه بردند. اعیان کوفه جلوی در ایستاده بودند و کوزه آبی در جلوی در بود. ضعف و تشنگی بر مسلم غلبه کرده بود و شدت جراحات بر این تشنگی می‌افزود. مسلم نگاهی به کوزه کردند و آب خواستند؛ اما مُسَلِم بن عَمْرُو از اعیان کوفه گفت: می‌بینی این آب چه سرد و گواراست! به خدا قسم قطره‌ای از آن را به تو نمی‌دهم تا حمیم جهنم را بچسبی. مسلم پاسخ دادند همانا تو سزاوارتر از منی بر آتش جهنم و از شدت تشنگی به دیوار تکیه دادند. عَمْرُو بن حُرَیْث دلش سوخت و به غلامش دستور داد کاسه آبی به مسلم بدهد؛ غلام آب را آورد اما وقتی مسلم خواست آب بنوشد خون لب زخمی‌شان به داخل آب ریخت. برای بار دوم و سوم قضیه تکرار شد و مسلم فرمودند: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ كَانِ لِي مِنَ الرَّزْقِ الْمَقْسُومِ شَرْبَتُهُ؛ خدا را شکر اگر روزی من بود آب را می‌نوشیدم.

یزوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا مستند به کتب لوف، ارشاد، تاریخ طبری، نفس المهموم، بهارالانوار و ...

یوسف رحیمی :
 شانه های زخمی اش را هیچ کس باور نداشت
 در نگاهش کوفه کوفه غریب و دلواپسی
 بامهای خانه های مردم بیعت فروش
 می چکید از مشک هاشان جرعه جرعه تشنگی
 سنگها کمتر به پیشانی او پا می زدند
 روی گلگون و لیبی پر خون و چشمانی کبود
 سر سپردن در مسیر سربلندی سیره اش
 دخترش با دیدن بازارهای کوفه گفت
 محسن کاویانی :

به تنم عطر غریبانه سبب است هنوز
 ولی ای گاش نیایی که دلم میگردد
 کوفه هر گوشه خود رنگ خوارج دارد
 ناله ای گنگ میان دل نخلستان است
 از همان کودگیم نذر شما بودم من
 تا دم رفتنم از عشق نمی پر هیزم
 محمد سهرابی

دل این شهر برای نقسم تنگ شده
 خوب گشتم همه جا را خبری نیست میا
 آب و جارو شده این شهر برای سر تو
 همه جا صحبت از غارت اموال شماست
 به گمانم که نمی بینمت و می میرم
 دم مغرب همه رفتند و مرا دور زدند
 جان من کوفه میا کوفه دلش سنگ شده
 همه شادند دوباره خیر جنگ شده
 کوچه هاشان همه پاکیزه و کم سنگ شده
 به خدا بیعتشان حقه و نیرنگ شده
 اشک من با شرر خنده هماهنگ شده
 حرمت ناسب بی یار تو کمرنگ شده

و مهمان من خواهی بود. مسلم رضی الله عنه سربازان را دلیرانه از خانه طوعه بیرون کرد و شمار زیادی از دشمنان را به هلاکت رساند و خود نیز از ناحیه لب و دندان زخمی شد. وقتی دیدند نمی‌توانند رودر رو با مسلم رضی الله عنه بجنگند، به بالای خانه‌ها رفتند و به مسلم تیر و نیزه زدند؛ حتی دسته‌های نی آتش زده و به همراه سنگ بر سرش ریختند. مسلم به شدت مجروح و خسته شده بود اما باز جرأت نزدیک شدن به او را نداشتند. مُحَمَّد بن اَشْعَث حيله کرد و گفت: مسلم چرا می‌خواهی خودت را به کشتن دهی؟ ما به تو امان می‌دهیم؛ این‌زبان هم بنا ندارد تو را بکشد و فقط می‌خواهد با دستگیری‌ت غائله کوفه را بخواباند. بعضی از مقاتل درگزارش دیگری نوشته‌اند خود این‌زبان پیام فرستاد که فقط با امان دادن به مسلم رضی الله عنه می‌توانید او را دستگیر کنید. مسلم اول امان دشمن را قبول نکرد و گفت به قول شما کوفیان نمی‌شود اعتماد کرد! ولی بعد پذیرفت. البته در بعضی از کتب آمده مسلم رضی الله عنه حرف دشمنان را باور نکرد و امانشان را قبول نکرد و در جنگیدن با آن‌ها اهتمام بیشتری ورزید تا اینکه بر اثر شدت جراحات، خستگی و ضعف سرانجام یکی از پشت نزدیک شد و با نیزه به پشت او زد؛ دیگران هم سوء استفاده کردند و جملگی به سر او ریختند و دستگیرش کردند. بعد از دستگیری، وقتی مسلم رضی الله عنه را به طرف قصر ابن‌زبید می‌بردند اشک از چشمان مبارکش جاری بود. عَبِيدُ اللَّهِ بن عَبَّاسِ سَلَمی گفت: چرا گریه می‌کنی؟ در برابر هدف بزرگی که داری این آزارها که چیزی نیست. مسلم فرمود: برای خودم گریه نمی‌کنم؛ گریه من برای سرورم حسین رضی الله عنه است که برایش نامه نوشتم تا به کوفه بیاید و نمی‌دانم چه بر سرش خواهد آمد. سپس رو به مُحَمَّد بن اَشْعَث کرد و گفت می‌دانم به امان شما اعتمادی نیست، دست کم پیکی از جانب من به نزد حسین رضی الله عنه بفرست و او را از حال و اوضاع کوفه مطلع کنی تا به سوی اینجا حرکت نکند. مسلم رضی الله عنه را به سوی دارالحکومه بردند. اعیان کوفه جلوی در ایستاده بودند و کوزه آبی در جلوی در بود. ضعف و تشنگی بر مسلم غلبه کرده بود و شدت جراحات بر این تشنگی می‌افزود. مسلم نگاهی به کوزه کردند و آب خواستند؛ اما مُسَلِم بن عَمْرُو از اعیان کوفه گفت: می‌بینی این آب چه سرد و گواراست! به خدا قسم قطره‌ای از آن را به تو نمی‌دهم تا حمیم جهنم را بچسبی. مسلم پاسخ دادند همانا تو سزاوارتر از منی بر آتش جهنم و از شدت تشنگی به دیوار تکیه دادند. عَمْرُو بن حُرَیْث دلش سوخت و به غلامش دستور داد کاسه آبی به مسلم بدهد؛ غلام آب را آورد اما وقتی مسلم خواست آب بنوشد خون لب زخمی‌شان به داخل آب ریخت. برای بار دوم و سوم قضیه تکرار شد و مسلم فرمودند: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ كَانِ لِي مِنَ الرَّزْقِ الْمَقْسُومِ شَرْبَتُهُ؛ خدا را شکر اگر روزی من بود آب را می‌نوشیدم.

یزوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا مستند به کتب لوف، ارشاد، تاریخ طبری، نفس المهموم، بهارالانوار و ...

یوسف رحیمی :
 شانه های زخمی اش را هیچ کس باور نداشت
 در نگاهش کوفه کوفه غریب و دلواپسی
 بامهای خانه های مردم بیعت فروش
 می چکید از مشک هاشان جرعه جرعه تشنگی
 سنگها کمتر به پیشانی او پا می زدند
 روی گلگون و لیبی پر خون و چشمانی کبود
 سر سپردن در مسیر سربلندی سیره اش
 دخترش با دیدن بازارهای کوفه گفت
 محسن کاویانی :

به تنم عطر غریبانه سبب است هنوز
 ولی ای گاش نیایی که دلم میگردد
 کوفه هر گوشه خود رنگ خوارج دارد
 ناله ای گنگ میان دل نخلستان است
 از همان کودگیم نذر شما بودم من
 تا دم رفتنم از عشق نمی پر هیزم
 محمد سهرابی

دل این شهر برای نقسم تنگ شده
 خوب گشتم همه جا را خبری نیست میا
 آب و جارو شده این شهر برای سر تو
 همه جا صحبت از غارت اموال شماست
 به گمانم که نمی بینمت و می میرم
 دم مغرب همه رفتند و مرا دور زدند
 جان من کوفه میا کوفه دلش سنگ شده
 همه شادند دوباره خیر جنگ شده
 کوچه هاشان همه پاکیزه و کم سنگ شده
 به خدا بیعتشان حقه و نیرنگ شده
 اشک من با شرر خنده هماهنگ شده
 حرمت ناسب بی یار تو کمرنگ شده

شیعی ما ان شریتم ری عذب فاذکرونی
او سمعتم بغریب او شهید فاندیونی
و انا السیبط الذی من غیر جرم قتلونی
و مجرد الخیل بعد القتل عمدا سحوقنی
لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی
کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی
و سقوه سهم بغی عوض الماء المعین
یا لرزه و مصاب هد اركان الحجون
ویلهم قد جرحوا قلب رسول الثقلین
[۴] فالعنوهم ما استطعتم شیعی فی کل حین

شیعی ما ان شریتم ری عذب فاذکرونی	او سمعتم بغریب او شهید فاندیونی
من شهید کربلایم	سر بریده از قفایم
لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی	کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی
من شهید کربلایم	سر بریده از قفایم
و انا السیبط الذی من غیر جرم قتلونی	و مجرد الخیل بعد القتل عمدا سحوقنی
من شهید کربلایم	سر بریده از قفایم
من چنین بی کس نبودم کاندرا این وادی رسیدم	بی کسم کردید و چشم از چشمه خون مالامالم
من شهید کربلایم	سر بریده از قفایم
اکبرم کشتید و عون و جعفر و عباس و قاسم	این منم کز ظلمتان چون طایر بشکسته بالم
من شهید کربلایم	سر بریده از قفایم
وحش و طیر این بیابان جمله سیرابند و چون شد	من که از آل رسولم تشنه می آب ز لالم
من شهید کربلایم	سر بریده از قفایم